



## قسمت دوم نقد واژه‌ها حسن عرفان

بَارَكَ اللهُ<sup>۱</sup>

کَلِمَةُ تَوْبَارِكُ اللهُ بِرُمَّلِكَ وَدِينِ گَشَادِه  
 صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی (حافظ)  
 به هنگام ارج نهادن، تشویق و سپاسگزاری می‌گویند: بَارَكَ اللهُ.  
 بَارَكَ مفرد فعل ماضی از باب مُفَاعَلَه است و به فتح راء درست می‌باشد.

بَيْنِي وَبَيْنَ اللهُ

این جمله که قاعدتاً برای تأکید و گواه گرفتن خدا به کار می‌رود، باید به فتح  
 باء و نون (بَيْنَ اللهُ) تلفظ شود نه به کسری باء و ضم نون (بَيْنُ). چون «بَيْنَ» ظرف است

۱ - بَارَكَ در چندین آیه آمده است: فصلت (۴۱): ۱۰۰؛ اعراف (۷): ۱۳۷؛ انبیاء (۲۱): ۷۱ و  
 ۸۱؛ سبأ (۳۴): ۱۸؛ صافات (۳۷): ۱۱۳.

لسان العرب: وَتَعَالَى: بَارَكَ اللهُ لَكَ وَفِيكَ وَعَلَيْكَ وَتَبَارَكَ اللهُ أَيْنَ بَارَكَ اللهُ مِثْلَ قَاتَلٍ وَتَقَاتَلَ، إِلَّا  
 أَنْ فَاعِلٌ يَتَعَلَّى بَوْتَفَاعَلٍ لَا يَتَعَلَّى.  
 اساس البلاغه: بَارَكَ اللهُ فِيهِ وَبَارَكَ لَهُ وَبَارَكَ عَلَيْهِ وَبَارَكُهُ. وَبَرَكٌ عَلَى الطَّعَامِ وَبَرَكٌ فِيهِ إِذَا دَعَا  
 لَهُ بِالْبَرَكَةِ.

و باید منصوب باشد.

### بَهَجَتْ<sup>۲</sup>

به معنی شادکامی، خوشرویی، خرمی و زیبایی می‌باشد و به فتح باء صحیح است.

### بِلَال<sup>۳</sup>

نام مؤذن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله). «بِلَال» به کسر باء صحیح و به فتح باء نادرست است.  
لسان العرب: و بِلَال بن حَمَامَةَ: مؤذِن سَيِّدِنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، من الحبشه.

### بِضَاعَتْ

به معنی قسمتی از دارایی است و به فتح باء نادرست است.  
اقرب الموارد: البِضَاعَةُ: طَائِفَةٌ مِنَ الْمَالِ بُعِدَتْ لِلتَّجَارَةِ. مجمع البحرين: البِضَاعَةُ بكسر الباء قطعاً من المال.  
این واژه چهار بار در قرآن آمده است.<sup>۴</sup>

### تَجْرِبَةٌ

تَجْرِبُهُ به ضم راء و کسر باء و تَجْرِبِيهِ به کسر راء و باء، غلط است، تَجْرِبَةُ بر وزن تَفْعِيلُهُ مصدر باب تَفْعِيل است و به معنی آزمودن می‌باشد (جَرَبْتُ يُجْرِبُ تَجْرِبَةً) به کارگیری این واژه بر غیر این وزن غلط است.

۲ - لسان العرب: بَهَجَ: آلَبَهَجَهُ: الْحُسْنُ، يُقَالُ: رَجُلٌ ذُو بَهَجَةٍ. البَهَجَةُ: حُسْنُ لَوْنِ الشَّيْءِ وَنَضَارَتُهُ، وَقِيلَ: هُوَ فِي الثَّيَابِ، النَّضَارَةُ وَفِي الْإِنْسَانِ ضِحْكٌ أَسَارِيرُ الْوَجْهِ، أَوْ ظُهُورُ الْفَرْحِ الْبَيْتَةِ.

۳ - مجمع البحرين: بِلَال بن حَمَامَ مؤذِن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. دهخدا: بِلَال ابن رَبَاحِ حَبَشِي مَكْنَى بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بُوَدَ وَمَادِرُوِي حَمَامَةُ نَام دَاشْت. مؤذِن و خزانة دار بيت المال رسول خداوند (ص) بود.

۴ - يوسف (۱۲): ۱۹، ۶۲، ۶۵ و ۸۸.

لسان العرب: وَجَرَّبَ الرَّجُلَ تَجْرِبَةً: اختبره والتجربة من المصادر المجموعة.  
در نهج البلاغه آمده: مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَةِ.<sup>۵</sup>

### تَبْصِرَةٌ

در تداول فارسی بیشتر می‌گویند: تَبْصِرِه، این تلفظ غلط است. تَبْصِرَةٌ مصدر باب تفعیل می‌باشد. (بَصَّرَ يُبْصِرُ تَبْصِرَةً) این واژه تنها به فتح راء درست است.

در آیه هشتم سوره «ق» آمده: تَبْصِرَةٌ وَذِكْرِي لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ.

### تَكَرَّرٌ

به فتح تاء مصدر است و به معنی دوباره یا چندباره کردن کاری است، لیکن به کسر تاء اسم مصدر است. بی تردید هر جا معنی مصدری مراد باشد باید به فتح تاء قرائت شود.

در اقرب الموارد آمده است: از ابوعمر و سؤال شد فرق بین تفعال به کسر اول و تفعال به فتح اول چیست؟ ابوعمر و گفت: تفعال اسم است و تفعال مصدر.

### تَوَطُّئُهُ

به کسر همزه غلط است. افزون بر این، بنیاد این کلمه عربی به معنی آماده کردن و پاره‌ای از معانی دیگر می‌باشد.

### تَعْدَادٌ

به کسر تاء غلط است، واژه تعداد یک بار در نهج البلاغه آمده: وَالتَّعْدَادِ

.....

۵ - نهج البلاغه، نامه ۷۸.

۶ - لسان العرب: الكَرَّ: الرجوع. يقال كَرَّه وكرَّبَنفسه يتعدى ولا يتعدى.  
باز لسان العرب از جوهری نقل کرده: كَرَّرَتِ الشَّيْءُ تَكَرُّرًا وَتَكَرَّرًا.

۷ - لسان العرب: وَطَأَ الْفَرَسَ وَطَأً وَطَأً : تَمَّشَهُ وَطَأَ الشَّيْءُ : مَهَلَهُ. وَلَا تَقْلَ وَطِيتَ وَتَقُولُ وَطَأْتُ لَكَ الْأَمْرَ إِذَا هَيَّأْتَهُ. وَطَأْتُ لَكَ الْفِرَاشَ وَطَأْتُ لَكَ التَّجْلِسَ تَوَطُّئًا.  
دهخدا: تَوَطُّئٌ: سِپَرْدَن و سِپَرَانِيدَن.

## الكثير<sup>٨</sup>

لسان العرب: اعداد الشئ و اعتداده و استعداده و تعداده؛ احضاره.  
دهخدا: تعداد، مصدر است به معنی عَدَّ (شمردن).

## تذكار

مصدر است به معنی یاد کردن چیزی یا نگه داشتن چیزی در ذهن.  
غیاث اللغات آورده: تذکار به کسر خطاست چرا که سویای تَبیان و تَلقای،  
هیچ مصدری بر وزن تَفعال نیامده مگر اسم جنس و صفات که اکثراً بر این وزن  
می آیند چنانکه تِمثال و تِمساح و تِلعب (بسیار بازی کننده) آمده است.

## تمثال<sup>٩</sup>

مصدر است به معنی مَثَل آوردن و به کسر تاء به معنی چهره، تندیس و شکل  
است. جمع تِمثال که تماثیل می باشد، دو بار در قرآن مجید آمده است.<sup>١٠</sup>

## ترجمه<sup>١١</sup>

تَرْجِمَه به ضم جیم و کسر میم و تَرْجِمِه به کسر جیم و میم و تَرْجِمَه به کسر  
جیم و فتح میم، غلط است.  
تَرْجِمَه به فتح جیم و میم صحیح است؛ چون مصدر و بر وزن دَخْرَجَه (دَخْرَجَ  
يُدْخِرُج دَخْرَجَةً) می باشد.  
غیاث اللغات آورده: اگر چه در لفظ ترجمان به فتح و ضم جیم بعضی

.....  
رتال جامع علوم انسانی

٨ - نهج البلاغه، خطبه ٩١.

٩ - لسان العرب، والتمثال: الصوره، والجمع التمثال و أمّا التمثال، بفتح التاء، فهو مصدر  
مَثَلْتُ تَمِثْلاً وَ تَمَثَّلاً.

دهخدا: تَمثال. مثل آوردن. برابر و شبیه کردن چیزی به چیزی. (از اقرب الموارد)... صورت  
نگاشته.

١٠ - انبياء (٢١): ٥٢ و سبأ (٣٤): ١٣.

١١ - مجمع البحرين: فی حدیث الائمه علیهم السلام «ترجمة وحیک».

يُقَالُ تَرْجَمَ فُلانٌ كَلِمَةً: بَيَّنَّهُ وَ أَوْضَحَهُ.

اختلاف کرده‌اند ولی در لفظ تَرْجَمَه اختلاف نباید کرد، چرا که برون دَحْرَجَه است.

در فارسی، ترجمه به معنی گردانیدن، از زبانی به زبان دیگر نقل کردن و نیز به معنی ذکر کردن سیرت و اخلاق و نسب شخصی، اطلاق می‌شود. (فرهنگ معین)

### تَوْصِيَه

به فتح یاء صحیح است نه به کسر آن چون مصدر باب تفعیل است. این واژه یک بار در قرآن شریف آمده:

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً. ۱۲

لسان العرب: أَوْصَيْتُهُ، وَصَيْتُهُ إِيْضَاءً وَتَوْصِيَةً. دهخدا: توصیه. اندرز کردن و فرمودن.

### تِلَاوَت

به معنی خواندن به کسرتاء صحیح است و واژه تِلَاوَت تنها یک بار در قرآن شریف (سوره بقره : ۱۲۱) آمده است و در لسان العرب آمده: تَلَايْتُ لَوْ تِلَاوَةً يَعْنِي: قَرَأَ قِرَاءَةً وَقَوْلُهُ تَعَالَى: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ؛ معناه يَتَّبِعُونَهُ حَقَّ اتِّبَاعِهِ وَيَعْمَلُونَ بِهِ حَقَّ عَمَلِهِ.

### ثَبَات

از ثَبَات خودم این نکته خوش آمد که به جور در سر کبوی تواز پای طلب ننشستم (حافظ) ثَبَات به فتح اول به معنی مقاومت و پایداری است. ولی ثَبَات به ضم اول به معنی درد شدید و ناتوان کننده است و به معنی پایداری و مقاومت نیست؛ و به

.....

۱۲ - یس (۳۶): ۵۰.

۱۳ - لسان العرب: ثَبَّتَ الشَّيْءُ يَثْبُتُ ثَبَاتًا وَثَبُوتًا، اقرب الموارد: ثَبَّتَ فِي الْمَكَانِ ثَبَاتًا وَثَبُوتًا: دَامَ وَاسْتَقَرَّ. راغب اصفهانی: الثَّبَاتُ ضِدُّ الزَّوَالِ يُقَالُ ثَبَّتَ ثَبَاتًا.

کارگیری آن به ضم اول برای مقاومت نادرست است، نباید بگوییم: ثبات اجتماعی. واژه ثبات یک بار در نهج البلاغه آمده است: **مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا**.<sup>۱۴</sup>

### ثروت

ثروت به کسر ثاء نادرست است و به فتح صحیح می‌باشد. در حکمت چهارم نهج البلاغه آمده است: **وَالرُّهُدُ ثَرْوَةٌ** و در حکمت ۳۶۷ آمده: **أزكى مِنْ ثَرْوَتِهَا**.

لسان العرب: **الثَّرْوَةُ**: كَثْرَةُ الْعَدَدِ مِنَ النَّاسِ وَالْمَالِ  
اقرب الموارد: (الثروة) كَثْرَةُ الْعَدَدِ مِنَ النَّاسِ وَلَيْلَةٌ يَلْتَقَى فِيهَا الْقَمَرُ وَالشَّرِيَا.

### جهاد

به کسر جیم درست است و به فتح آن نادرست. جهاد مصدر باب مفاعله است (جَاهِدَ يُجَاهِدُ مُجَاهِدَةً وَجِهَادًا) از این رو باید بگوییم: جهاد سازندگی یا جهاد اکبر ...

در قرآن شریف آمده:

**فَلَا تَطِيعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا**.<sup>۱۵</sup>  
اسان العرب: **وَجَاهَدَ الْعَدُوَّ مُجَاهِدَةً وَجِهَادًا**: قَاتَلَهُ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

### جهالت

حافظ از چشمه حکمت بکف آور جامی  
بو که از لوح دلت نقش جهالت برود

این واژه به فتح جیم به معنی نادانی است و تلفظ آن به کسر جیم غلط است.

در قرآن مجید آمده: **لِلَّذِينَ يَقْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ**<sup>۱۶</sup>  
لسان العرب: **وَقَدَجِهَلَهُ فُلَانٌ جَهْلًا وَجِهَالَةً**.

.....

۱۴ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۱۵ - فرقان (۲۵): ۵۲.

۱۶ - نساء (۴): ۱۷.

## جُمادی ۱۷

نام دو ماه از ماههای قمری است (جُمادی الاولی، جُمادی الآخرة) تلفظ این دو به فتح جیم غلط است.

## جوار ۱۸

جوار به فتح جیم و جوار به کسر جیم، دو واژه متفاوت است با دو مفهوم و دو کاربرد مستقل و به کارگیری هر کدام از این دو واژه به جای دیگری نادرست است. جوار به فتح جیم اسم است به معنی آب ژرف، فرا گرد، پیرامون و آستانه و صحن.

و جوار به کسر جیم، مصدر باب مفاعله است به معنی امان دادن و همسایگی گزیدن.

## جَنَابَة (جَنَابَة) ۱۹

به فتح جیم صحیح می باشد و به معنی حالت ویژه ای است در فردی که مجامعت کرده یا منی از وی خارج شده و تلفظ آن به کسر جیم نادرست است.

.....

۱۷ - لسان العرب: والجُمادیان: اسمان معرفة لشهرین.

اقرب الموارد: جُمادی اسم لشهرین من شهور السنّة العربیة ج جُمادیات.

دهخدا: جُمادی نام دو ماه است از ماههای قمری جُمادی الاولی و جُمادی الآخرة، ماه پنجم و ششم از ماههای قمری. (از منتهی الارب).

۱۸ - لسان العرب: والجوار: المُجاوَرَة والجار، الذی يُجاوِرُك وجاوَرَ الرَّجُلُ مُجاوَرَة وجواراً و

جواراً، والكسر افصح.

مجمع البحرین: الجوار بالكسر: أَنْ تُعْطَى الرَّجُلَ ذِمَّةً فَيَكُونُ بِهَا جَارُكَ.

اقرب الموارد: الجوار بالفتح: الماء الكثير القعير وطوار الدار وهو ما كان على حدها وبحذائها.

منتهی الارب: جوار: صحن گرداگرد، سرای و پیرامن.

۱۹ - لسان العرب: والجَنَابَة: المنى. وفى التنزیل العزیز: وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطْهَرُوا.

لسان العرب: والرَّجُلُ جُنُبٌ مِنَ الْجَنَابَةِ.

اقرب الموارد: الجَنَابَة بالفتح: مصدر واسم من الاجنب بمعنى القربة والبُعد.

اقرب الموارد: جنب الرجل جَنَابَة: تَتَجَسَّس.

## جناب

حافظ، جناب پیرمغان جای دولتست

من ترک خاکبوسی این در نمی‌کنم  
جناب به معنی پیشگاه و محضر می‌آید و جناب به کسر جیم به معنی حیوان و اسب رام و آرام بوده و به چندین معنی دیگر نیز آمده است بنابراین به کارگیری واژه جناب به معنی پیشگاه یا شخص، غلط است.  
لسان العرب: والجناب، بالفتح، والجانب: التاحية والفنا وما قرَّب من محلَّة القوم، والجمع أجنیة. وفي الحديث: وعلى جَنبِی الصراط.  
نهایه ابن اثیر: وحديث رُفِيقَه: استَكفوا جنابیه ای حوالیه، تشبیه، جناب وهی التاحية ومنه حديث الشَّعْبِي «أجذب بنا الجناب».

## جنوبی

می‌گوییم: جنوب شهر به ضم جیم یا ساختمان جنوبی یا به طرف جنوب، به کارگیری واژه جنوب به ضم جیم در همه این تعابیر در مقابل شمال نادرست است. جنوب به فتح جیم در مقابل شمال است و جنوب به ضم جیم جمع جنب به معنی پهلوست. در قرآن شریف آمده است:

فَتَكَلَّمُوا بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ؛<sup>۲۱</sup> يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ.<sup>۲۲</sup>  
و در نامه ۴۵ نهج البلاغه آمده است: عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ.

۲۰ - لسان العرب: جنب: الجنب والجنبته والجنب: شق الانسان وغيره تقول: قعدت الى جنب فلان والى جانبه بمعنى، والجمع جنوب وجوانب وجنائب، الاخيرة نادرة.  
نهایه ابن اثیر: الجنوب: جمع جنب.  
اقرب الموارد: الجنب، شق الانسان وغيره... ج جنوب واجناب.  
لسان العرب: والجنوب: ریح تخالفت الشمال تأتي عن يمين القبلة.  
جنوب در مقابل شمال در چند جای نهج البلاغه آمده: مَا اخْتَلَفَتْ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ (خطبة ۱۱۹)؛ تَسْرِيهِ الْجَنُوبُ (خطبة ۹۱).

۲۱ - توبه (۹): ۳۵ .

۲۲ - آل عمران (۳): ۱۹۱ .



محمد علی جَنَاح و جَنَاح سیاسی به ضم جیم غلط است.  
 جَنَاح به فتح جیم به معنی بال است و به معنی طرف، سو، کرانه و جانب نیز  
 بکار می‌رود. گاه به اسب‌های تیزرو «ذوالجَنَاح» می‌گفته‌اند. اسب معروف امام  
 حسین (علیه السلام) همین گونه بوده اکنون در پاکستان در آیین‌های عزاداری امام  
 حسین (ع) اسبی پیشاپیش سوگواران حرکت می‌دهند بنام «ذوالجَنَاح» و مردم به آن  
 اسب تبرک می‌جویند؛ به همین منظور گاهی تبرک یافتگان به آن اسب فرزندشان را  
 «جَنَاح» یا محمد جَنَاح و... نامگذاری می‌کنند؛ چنانکه محمد علی جَنَاح رهبر فقید  
 پاکستان نیز همین گونه نامگذاری شده بود.

بنابراین محمد علی جَنَاح به ضم و یا به کسر جیم غلط است. چون جَنَاح به  
 ضم جیم به معنی گناه است. و تعبیر جَنَاح‌های سیاسی به ضم جیم نیز غلط است و  
 باید گفت جَنَاح‌ها، جَنَاح به فتح جیم به معنی پاره و گروه نیز می‌آید و از سوی در  
 قدیم به گروه‌هایی که در این سو و آن سوی ارتش بوده‌اند مجازاً جَنَاح (به معنای بال  
 ارتش) می‌گفته‌اند.

### جَنَان

جَنَان به فتح جیم به معنی قلب و روان است و جَنَان به کسر جیم جمع جَنَّت  
 (بهشت) است. در تداول فارسی بیشتر به کتاب دعای مرحوم حاج شیخ عباس  
 قمی (رحمة الله علیه) می‌گویند: مفاتیح الجَنَان به فتح جیم که غلط است و باید گفت  
 مفاتیح الجَنَان به کسر جیم. *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
 لسان العرب: والجَنَان، بالفتح: القلب لاستتاره فی الصدر و قیل: لَوَعِيَه  
 الاشياء و جمعه لها. *رتال جامع علوم انسانی*

### جُدَّة. ۲۴

جُدَّة، (شهرستان ساحلی عربستان) به ضم جیم است نه به فتح، آنگونه که

.....  
 ۲۳ - لسان العرب: والجَنَاح، بالضم: الميل الى الاثم، وقيل هو الاثم عامّة. راغب اصفهانی:  
 و سُمِّي الاثم المائل بالانسان عن الحقّ جَنَاحاً ثم سُمِّي كل اثم جَنَاحاً.  
 اقرب الموارد: الجَنَاح ما يطير به الطائر و...  
 ۲۴ - مجمع البحرين: والجُدَّة - بالضم والتشديد - شاطئ النهر، كذا الجُدَّة قیل و به سُميت

اکنون مشهور می‌باشد و اگر امروز بر اساس تداول به فتح جیم خواندیم حتماً دال را نیز باید به فتح بخوانیم.

### جاده

اگر جاده بایدت مستقیم

ره پادشاهان امید است و بیم (سعدی)  
گاه در تداول فارسی به بزرگراه، جاده گفته می‌شود. بنیاد درست این واژه به فتح دال است.

در نهج البلاغه آمده: وَالطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ هِيَ الْجَادَةُ.<sup>۲۵</sup>

لسان العرب: والجادة: معظم الطريق، والجمع جواد.

مجمع البحرين: والجادة: وسط الطريق ومُعظمه الذي يجمع الطريق ولا بدَّ

من المرور عليه. والجمع جواد مثل دابة ودواب.

### جسارت

جسارت به فتح جیم (نه به کسر آن) درست است.

لسان العرب: جَسَرَ يَجْسُرُ جُسُوراً وَجَسَارَةً. مَضَى وَنَفَذَ. وَجَسَرَ عَلَى كَذَا يَجْسُرُ

جَسَارَةً وَتَجَاسَرَ عَلَيْهِ: أَقْدَمَ.

### جامعه

جامعه به فتح عین صحیح است. از این رو باید بگوییم: جامعه های اسلامی.

اقرب الموارد: الجامعة، مؤنث الجامع.

در اینجا باید این نکته را یادآوری کرد که صیغه های مؤنث اسم فاعل ثلاثی

.....

→

الجُئَة جُئَة – اعنى المدينة التي عند مكة – لآنها ساحل البحر.

دهخدا جُئَة و جُئَة هر دو را ضبط کرده و در پایان نوشته:

این کلمه را اغلب جغرافی نویسان اسلامی جُئَة بضم جیم ضبط کرده اند و امروز به فتح تداول و

مستعمل است.

لسان العرب: والجُئَة والجُئَة: ساحل البحر بمكة. وجُئَة: اسم موضع قريب من مكة مشتق منه.

۲۵ – نهج البلاغه، خطبة ۱۶.

مجرد، غالباً در تداول فارسی به غلط استعمال می‌شود. مثلاً می‌گوییم: فاطِیْمَه، در حالی که فاطِمْه به فتح میم صحیح است و یا می‌گوییم حادِیْه و حال آنکه باید به فتح ثاء تلفظ شود و همین گونه است: \_\_\_\_\_  
شاعِرَة؛ عارِفَة؛ مایِگَه؛ حافِظَه؛ عالِمْه؛ عاقِلَه؛ حامِلَه؛ قاعِدَه؛ عارضَه؛  
باطِلَه.

### چُنین

مطرباً مجلس اُنسست، غزل خوان و سرود  
چند گویی که چُنین رفت و چُنان خواهد شد (حافظ)  
چُنین برگرفته از چون این و چُنان بر گرفته از چون آن است و بنیاد صحیح آن به ضم «چ» است اگر چه به کسر نیز گسترش یافته است.

### حَقارت

بر تخت جم که تاجش معراج آسمانست  
هَمّت نگر که موری با آن حَقارت آمد (حافظ)  
حَقارت به فتح حاء درست است. از این رو باید بگوییم: عُقْدَةُ حَقارت.  
لسان العرب: وَقَدْ حَقَّرَ بِالضَّمِّ، حَقَّراً وَحَقَّارَةً.

### حَماسَه

حَماسَه به فتح حاء و سین درست است نه به کسر.  
لسان العرب: وَالْحَماسَه: المَنع وَالْمُحارَبَة وَالتَّحَمُّس: التَّشَدُّد. نَهايَةُ ابن اثير:  
وَالْحَماسَة: الشَّجَاعَة.

### حائِم ۲۶

هر که نان از عمل خویش خورد  
مَتت از حائِم طایبی نبرد (سعدی)

.....

۲۶ - اقرب الموارد: الحائِم اسم الفاعل: الحاكم يقال: حَتَم الحائِم بكذا، اي حَكَم الحاكم.

در تداول فارسی به غلط رایج شده که می‌گویند حاتم طایی. لیکن ضبط درست این کلمه به کسرتاء است بر وزن فاعِل. بنیاد این واژه، اسم فاعلی است که علم شده (علم منقول از اسم فاعل) و به معنی قطع کننده است، در حکمت ۷۸ نهج البلاغه آمده: وَقَدْرًا حَاتِمًا. و صبحی صالح حاتم را تفسیر کرده به: الَّذِي لَا مَفْرَمَ مِنْ وَقُوعِهِ حَتْمًا.

لسان العرب: و حاتم الطائي: يُضْرَبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْجُودِ وَهُوَ حَاتِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ بْنِ الْحَشْرَجِ؛ قَالَ الْفَرَزْدَقُ:

عَلَى حَالَةٍ لَوَانٌ فِي الْقَوْمِ حَاتِمًا  
عَلَى جُودِهِ، مَا جَادَ بِالْمَالِ حَاتِمُ

### حَمْرَه ۲۷

به فتح زاء به معنی شیر و... و نام عموی پیامبر اکرم (ص) است و تلفظ آن به کسر «زاء» نادرست است در نامه ۹ نهج البلاغه آمده: وَقَتِلَ حَمْرَةَ يَوْمَ أُحُدٍ.

### حَوْمَة

حَوْمَة به معنی اطراف، کرانه‌ها و کناره‌ها یا قسمت عمده سرزمین یا چیزی است و تنها به فتح میم صحیح است.

در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه آمده: فِي حَوْمَةِ ذِيك.

لسان العرب: وَحَوْمَة كُلُّ شَيْءٍ: مَعْظَمُهُ كَالْبَحْرِ وَالْحَوْضِ وَالرَّمْلِ.

مجمع البحرین: فِي حَدِيثٍ وَصَفَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي حَوْمَةِ الْعَزْمُولِدَةِ، أَي فِي مَعْظَمِ الْعَزْمُولِدَةِ وَمِثْلُهُ حَوْمَةُ الْبَحْرِ وَالرَّمْلِ وَالْقِتَالِ أَي مَعْظَمُهُ أَوْ أَشَدُّ مَوْضِعٍ فِيهِ.

### حِلْفٌ وَحَلْفٌ ۲۸

دو واژه با دو معنای مختلف است. حِلْفٌ به کسرتاء به مفهوم پیمان و عهد

.....

۲۷- لسان العرب: وَحَمْرَة: بَقْلَةٌ وَبِهَا سَمَى الرَّجُلُ وَكُنِيَ قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: الْحَمْرَةُ بَقْلَةٌ جَرِيْفَةٌ.

۲۸- نه‌ایه ابن اثیر: اصل الحلف: المعاقدة والمعاهدة على التعاضد والتساعُد والاتفاق، فما كان منه في الجاهلية على الفتن والقتال بين القبائل والفارات فذلك الذي وَرَدَ النهي عنه في الإسلام بقوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ» ... الحلف: هو اليمين. حَلَفَ يَخْلِفُ حَلْفًا وَأَصْلُهَا الْعَقْدُ بِالْعَزْمِ وَالتَّيَّةِ.

است می‌گوییم: «جَلْفُ الْفُضُول» (پیمان جوانمردان) و «جِلْفُ الْاِطْلَسی» (پیمان ناتو) لیکن حَلْف به فتح حاء به معنی سوگند است و به کارگیری هر کدام از این دو واژه به جای دیگری نادرست خواهد بود.

### جِراء

جِراء به کسر حاء و مدّ، نام کوهی است که رسول اکرم (ص) در غاری که در آن بود به نیایش می‌پرداختند. در تداول فارسی گاه حَرا به فتح حاء و گاه با تشدید راء گفته می‌شود که نادرست است.

نهایه ابن اثیر: جِراء هو بالكسر والمدّ: جَبَلٌ من جبال مکه معروف. دهخدا: جِراء نام کوهی است به شمال مکه در یک فرسنگی آن مشرف بر منی و رسول الله (ص) پیش از بعثت بسیار به آن کوه به عبادت شدی و نخستین وحی بدانجا به او نازل شد.

### جِئَاء

اصالت این واژه به کسر حاء و تشدید نون است. گرچه در عرف فارسی زبانان حَنا بدون تشدید و به فتح حاء گفته می‌شود. اقرب الموارد: الجِئَاء: نبات یُرْع و یکبر حتی یقارب الشجر الکبار. ورقة کورق الرمان و عیدانه کعیدانه له زهر ابيض کالعناقید، یُتَّخَذُ من ورقه الخضاب الاحمر ج حُئَان و واحدته جِئَاءة.

### خَصَلَتْ

این واژه به معنی خوی و صفت است و تنها به فتح خاء صحیح است. در نهج البلاغه آمده:

ظَمِعْنَا فِي خَصَلَةٍ؛<sup>۲۹</sup> مُضَيِّعِ خَصَلَةٍ؛<sup>۳۰</sup> بِخَصَلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ.<sup>۳۱</sup>  
نهایه ابن اثیر: وفيه «كانت فيه خَصَلَةٌ مِنْ خِصَالِ التَّفَاق» ای شعبه من شعبه و جزء منه، او حاله من حالاته.

.....

۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲؛ حکمت ۳۷۴؛ خطبه ۱۵۳

خفاء به فتح خاء مصدر است و باید ممدود قرائت شود (به معنی پنهان شدن) لیکن خفا به کسر یا به فتح خاء، مقصوراً به معنی چیزی است که چیز دیگری را در آن پنهان می‌کنند.

در نهج البلاغه آمده: لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ ۳۳  
 نهایه ابن اثیر: وفي حديث ابي ذر «سَقَطْتُ كَانِي خِفَاء» الخِفَاء: الكِسَاء  
 وكلّ شيءٍ غَطَّيْتُ به شيئاً فهو خِفَاء.

## خبره

خبره به ضم و یا کسر خاء و فتح راء به معنی دانش است، بنابراین تلفظ آن به کسر راء غلط می‌باشد و نباید گفت: خبرِ گان.

مجمع البحرين: الخُبْر بضم الخاء فالسكون: العلم، ومنه قوله تعالى: فكيف  
 تصبر على ما لم تُحِط به خُبراً اي عِلماً، يقال خَبِرْتُ الشئ أَخْبِرُهُ من باب قَتَلَ، خُبْرًا:  
 عِلْمُهُ.

## خَلَل ۳۴

نخست روز که دیدم رخ تو، دل می‌گفت  
 اگر رسد خَلَلی خون من بگردن چشم (حافظ)  
 خَلَلٌ به معنی فاصله، تباهی و رخنه بوده، و تلفظ آن به کسر خاء نادرست  
 است.

## خُفَّاش

خُفَّاش باید به ضم خاء تلفظ شود نه به فتح.  
 اقرب الموارد: خُفَّاش بالضم: الوَطَاط سُمِّيَ به لِصِغَرِ عَيْنِيهِ وَضَعْفِ بَصَرِهِ

۳۲ - لسان العرب: وَخَفِيَ الشئ خِفَاءً، فَهُوَ خَافٍ وَخُفْيَ: لَمْ يَظْهَرِ.

۳۳ - نهج البلاغه خطبة ۱۷۹.

۳۴ - لسان العرب: وَالْخَلَلُ: مُتَفَرِّجٌ مَا بَيْنَ كُلِّ شَيْئَيْنِ.

ومنه يقال لِمَنْ يُبْصِرُ بِاللَّيْلِ دُونَ النَّهَارِ اخْفَشَ، لِأَنَّ الْخُفَّاشَ يَعْمَى فِي النَّهَارِ وَيُبْصِرُ فِي اللَّيْلِ.

در خطبه ۱۵۵ نهج البلاغه واژه خفافیش که جمع خُفَّاش است به کار رفته است.

### خِلاف

این واژه مصدر باب مفاعله بوده و به کسر خاء صحیح است. (خَالَفَ يُخَالِفُ مُخَالَفَةً وَخِلَافًا). در نهج البلاغه آمده است: الْخِلَافُ يَهْدِيهِمُ الرَّأْيُ<sup>۳۵</sup> لسان العرب: وَالْخِلَافُ: الْمُضَادَّةُ وَقَدْ خَالَفَهُ مُخَالَفَةً وَخِلَافًا.

### خَرْمَن

برق غیرت چو چنین می‌جهد از مَکَمَن غیب  
تو بفرما که من سوخته خَرَمَن چکنم (حافظ)  
خر به معنی دراز گوش و به معنی ویا کنایه از بزرگ است، می‌گوییم:  
خرچنگ: درشت چنگ؛ خر پول: بسیار پول دار؛ خرگوش: با گوش بزرگ؛  
خر پشته: بار بزرگ؛ خرکار: پرکار.  
خرمن نیز به معنی توده و انباشته ایست که مَن و وزن آن بسیار باشد، بنابراین  
خَرَمَن از دو کلمه «خَر» و «مَن» ترکیب یافته و باید به فتح خاء گفته شود و کسر آن  
نادرست است.

### خِلَاصَة

به فتح صاد درست و به کسر آن نادرست است.  
اقرب الموارد: الْخِلَاصَةُ بِالضَّمِّ وَالْخِلَاصَةُ بِالْكَسْرِ: مَا خَلَّصَ مِنْ السَّمَنِ ثُمَّ  
اطلق على ما خَلَّصَ مِنْ غَيْرِهِ وَمَنَّهُ: خِلَاصَةُ الْكَلَامِ.

مجمع البحرين: الْخَلَّلُ كَجَبَلٍ: الْفَرْجَةُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ. وَالْخَلَّلُ فِي الْأَمْرِ وَالْحَرْبِ كَالْوَهْنِ وَالْفَسَادِ.

۳۵ - نهج البلاغه، حکمت ۲۱۵.

## خَیْبِرٌ

به فتح خاء، دژ و حصار معروف یهود است و تلفظ آن به کسر خاء غلط می‌باشد.

دهخدا: خَیْبِر [خَ ی ب] نام ناحیتی است برهشت منزلی مدینه از راه شام.  
لسان العرب: خَیْبِر: موضع بالحجاز، قریةً معروفة.

## خَسَارَتٌ ۳۶

به فتح خاء صحیح است.

## دَمَشَقٌ

به کسر دال و فتح میم و یا به کسر میم و کسر دال صحیح است لیکن به فتح دال و کسر میم غلط است.

اقرب الموارد: دِمَشَقٌ کَلِمَةٌ و بکسرتین: عاصمة الشام، سُمِّيت باسم بانيتها  
دمشاق بن کنعان والنسب اليها دِمَشَقِيٌّ جَ دِمَاشِقَةٌ.

## دِجْلَةٌ

سینه گوشعله آتشکده فارس بکش  
دیده گوآب رخ دِجْلَه بغداد بجر (حافظ)  
دِجْلَه به کسر دال و یا فتح آن و به فتح لام صحیح است.  
لسان العرب: دِجْلَةٌ بالكسر ويُفتح: نهر بغداد... و ربما دخلته ال فقیل  
«الدِجْلَه».

## ذَهَابٌ ۳۷

به فتح اول بر وزن سَرَاب، مصدر ذهب يذهب به معنی رفتن است. این واژه

.....

۳۶ - اقرب الموارد: خسرتاجرفی بیعه خَسْرًا و خَسْرًا و خُسْرًا و خُسْرًا و خُسْرَانًا و خُسَارًا و خَسَارَةً. وُضِعَ فِي تِجَارَتِهِ وَضْدَ رِبْحٍ.

۳۷ - در نهج البلاغه آمده: بَقْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ. (خطبه ۱۴۵).

لسان العرب: الذَّهَابُ: السَّيْرُ وَالْمَرُورُ. ذَهَبَ يَذْهَبُ ذَهَابًا وَ ذُهُوبًا فَهُوَ ذَاهِبٌ وَ ذُهُوبٌ.



یک بار در قرآن آمده: **وَأَنَا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهٖ لِقَادِرُونَ**.<sup>۳۸</sup>

### رُسْتَنُ

رُستَن به معنی رها شدن و آزاد شدن و رُستن به ضم راء به معنی رویدن است، بنابراین باید تمام مشتقات رُستن را به فتح راء بخوانیم رُستم، رُستی، رُست و...

نه گل از دست رُست و نه بلبل در باغ  
همه را نمره زنان جامه دران می‌داری (حافظ)  
ولی تمام مشتقات رُستن به معنی رویدن را باید به ضم بخوانیم.  
مثلاً بگوییم این جوان نورُسته است یعنی تازه سال و نوسال می‌باشد، یا بگوییم: رُستی (رویدنی) و نورُستگان و رُست (مصدر مرخُم رُستن) برخی را دیده‌ام می‌گویند: رُستگاه موبه فتح راء که غلط است.  
حافظ گفته:

از پی آن گل نورُسته دل مایا رب  
خود کجا شد که ندیدیم درین چند گهش

### رَقَاه

بر خلاف تداول فارسی، رَقاه به فتح راء صحیح است.  
اقرب الموارد: رَقَه عیشه رفاها و رَقاهیه: رَغَد و لَان و اخصب فهو رَقیه و راقه و رَقهان  
نهایه ابن اثیر: الرَقاهیه: السَّعة و التَّنعم.

### رَشَوَه

به کسر و فتح و ضم راء و تنها به فتح و او صحیح است  
لسان العرب: رشا: الرَشوه: فعل الرَشَوَه، يقال: رَشوته و المرأشاة: المحاباة.  
ابن سیده: الرَشوة و الرَشوة و الرَشوه معروفه: الجُعل.  
نهایه ابن اثیر: الرَشوة و الرَشوة: الوُصلة الی الحاجة بالمصانعة.

.....  
۳۸ - مؤنون (۲۳): ۱۸.

اقرب الموارد: الرُّشوةُ مثلثة: ما يُعطى لابطالِ حقٍّ او احقاقِ باطلٍ و ما يعطى للتملقِ جِ رُشى بالكسر والضم.

### روایت

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی  
شرح جمال حور ز رویت روایتی (حافظ)  
روایت به کسر راء صحیح است، واژه روایت دوبار در نهج البلاغه آمده است:  
لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرَوَايَةٍ<sup>۳۹</sup>؛ عَقْلٌ رِعَايَةٌ لَا عَقْلٌ رَوَايَةٌ<sup>۴۰</sup>  
اقرب الموارد: روى الحديث يرويه روايةً (عينه واؤ ولامه ياء) حمله و نقله.

### رِثَاءٌ<sup>۴۱</sup>

این واژه به کسر راء به معنی سوگمندی و سوگواری است یا به معنی ستایش از مرده، تلفظ این واژه به فتح راء غلط است.  
دهخدا: رِثَاءٌ [ر] مصدر به معانی رثی [رَثَى] (منتهی الارب) گریستن بر مرده (از ناظم الاطبا).

### زَلْزَلَةٌ

این واژه از باب فَعْلَلَةٌ است (زَلَزَلَ، يُزَلِّزُ، زَلْزَلَةٌ وَزَلْزَالَةٌ)، در قرآن مجید آمده:  
إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ.<sup>۴۲</sup>  
بنابراین زلزله به کسر دو زاء غلط مشهور است.

### زَفَافٌ

در تداول فارسی شهرت یافته که می‌گویند: زَفَافٌ یا شب زَفَافٌ، این تلفظ

.....

۳۹ - نهج البلاغه خطبه ۲۳۹.

۴۰ - همان، حکمت ۹۸.

۴۱ - اقرب الموارد: رثی الميث يَرثيه رثياً و رِثَاءٌ و رِثَايَةٌ و مَرثِيَةٌ مَرثِيَةٌ (يا: ي) بكاه و عدد

محاسنه و نظم فيه شعراً.

۴۲ - حج (۲۲): ۱.

كاملاً غلط است.

لسان العرب: وَزَفَّتُ العروس وَزَفَّ العروس يَزِفُّهَا، بالضم، زِفّاً وَزِفافاً وَهُوَ الوجه.

مجمع البحرين: الزِفَاف ككتاب والزِفَاف: الاهداء.  
اقرب الموارد: زَفَّ العروسُ إِلَى زوجها زَفّاً وَزِفافاً: اهداها.  
بنابراین زِفَاف به كسر زاء صحيح است.

### سَجْدَه ۴۳

این واژه به کسر سین و سکون جیم و کسر دال و یا به ضم سین و کسر دال و یا به فتح سین و کسر دال همه غلط است، بلکه سَجْدَه به فتح سین و فتح دال و سِجْدَه به کسر سین و فتح دال صحیح است.

### سُلْطَه

این واژه به فتح طاء صحیح است نه به کسر.  
لسان العرب: سلط: السُّلْطَة: القَهْر، وقد سَلَطَه اللهُ فَتَسَلَطَ عليهم، والاسم سُلْطَة بالضم.

### شفا

ای باد از آن بادِ نَسِیمِی به من آور  
کان بوی شفا بخش بود دفع خمارم  
شفا به کسر شین به معنی درمان و شفا به فتح شین به معنی ساحل، آستانه و کرانه می باشد. لیکن در تداول فارسی به غلط شفا را به جای شفا بکار می برند، شفا به فتح شین به معنی ساحل در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران و ۱۰۹ سوره توبه آمده است:

\* وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ  
\* عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ

.....  
۴۳ - لسان العرب: وَيُقَالُ: سَجَدَ سَجْدَةً وَمَا أَحْسَنَ سِجْدَتَهُ أَي هَيْئَةَ سُجُودِهِ.  
مجمع البحرين: وَيُقَالُ سَجَدَ سَجْدَةً بِالْفَتْحِ لِأَنَّهَا عِدَّةٌ.  
و«سِجْدَةٌ طَوِيلَةٌ» بِالْكَسْرِ لِأَنَّهَا لِلنَّوْعِ.

شِفَاءَ به کسر شین به معنی درمان نیز در چهار آیه آمده است.<sup>۴۴</sup>

### شهاب

بر وزن کتاب به معنی شعله آتش و اخگرهای روشن آسمانی است و تلفظ آن به فتح شین و یا ضم آن نادر است. شهاب چهار بار در قرآن شریف آمده است.<sup>۴۵</sup>

### شمالی

شمال نادرست است از این رو باید گفت: به طرف شمال؛ یا: این ساختمان شمالی است و اگر بگوییم: شمالی به کسر شین و ضم آن، نادرست است. شمال به معنی چپ و مقابل راست است. شمال و یمن یعنی چپ و راست. شمال به معنی چپ، هشت بار و شمایل جمع شمال دو بار در قرآن شریف آمده است اما شمال (به فتح شین) یکی از جهات چهارگانه و در مقابل جنوب است. شمال به این معنی در قرآن مجید نیامده؛ لیکن در نهج البلاغه آمده:

فَلَا أَظَلُّكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ.<sup>۴۶</sup>

لسان العرب: الجوهری: والید الشِّمالِ خلاف الیمین.

لسان العرب: والشَّمال: الریح التي تهب من ناحية القطب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- .....
- ۴۴ - شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ يُونُسَ (۱۰): ۵۷؛ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ - نحل (۱۶): ۶۹؛ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ - اسراء (۱۷): ۸۲؛ هُدًى وَشِفَاءٌ - فصلت (۴۱): ۴۴  
در دعای کمیل نیز می‌خوانیم: يَا قُنِ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ.
- ۴۵ - حجر (۱۵): ۱۸؛ نمل (۲۷): ۷؛ صافات (۳۷): ۱۰؛ جن (۷۲): ۰۹
- ۴۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۹.